

گزارنده : دکتر سیدحسن سادات ناصری

داستان ابوسعید حسن بن عبدالله مرزبانی سیرافی

(۲)

بخط « ابوحنیان توحیدی » در کتابی که در ستایش « عمرو بن بحر » (جاحظ) تألیف کرده است و گروهی از پیشوایان را که « جاحظ » را مقدم میداشتند و برتری مینهادند نام برده ، خواندم . گوید : « از ایشان » ابوسعید سیرافی « شیخ - الشیوخ و پیشوای پیشوایان از لحاظ دانایی به نحو وفقه و لغت و شعر و عروض و قوافی و قرآن و مواریث و حدیث و کلام و شمارگری و هندسه است ، پنجاه سال بر مذهب « ابوحنیفه » در « مسجد رصافه » فتوی داد . و او را اشتباهی بهم نپیوست و کسی از وی لغزشی ندید ، و به « بغداد » قضاوت راند . و « کتاب سیویه » را به نوشته خویش ، در سه هزار برگ ، در « سلیمانی » (محلّی نزدیک بغداد) شرح کرد ؛ پس هیچکس با او در این همقدمی نتوانست و کسی نیز بر او سبقت نجست . این کار را با استواری و دینداری و زینهار داشتن و آوردن سخنان پیشوایان کرد . چهل سال روزه بداشت و بیشتر روزگار را روزه دار بسر برد .

« اندلسی » مارا گفت : برای دانشپژوهی و دریافت دیدار دانشمندان ، از شهر خود که دورترین جایهای باختر بود ، مهاجرت کردم تا اینکه به « بغداد » آمدم و « ابوسعید » را دریافتم و نزد وی « کتاب سیویه » را با پشیمانی و اندوهی که موجبش در ماندن از زن و فرزند و زادگاهم بود ، بی آنکه طرفی از دانش

بریندم یا بهره‌یی از جهان برگیرم ، برخوردارم . چون بیداروی نیکبخت شدم ، دانستم که کوشش من با نیکبختی ام همدوش گشته و غربت من بآرزوی من پیوسته است . ورنجم به بیهودگی نرفته ، و امیدم از روی ناامیدی بریده نشده است»

به نبشته « ابوعلی محسن بن هلال صابی » خواندم : نزد « ابوسعید حسن پور عبدالله » در کتاب « مایلحن فی‌العامه » (اغلاط مشهور) « ابی حاتم » خواندیم : هوالشمع مفتوح الشین والمیم (آن شمع است شین و میم مفتوح) . آنگاه وی را از آنچه از « ابن درید » حکایت شده است که او گفت : شمع بکسر شین است ، پرسیدیم .- گفت : بگفته « ابن درید » توجهی نتوان کرد .- او را گفتیم : این سخن بدرستی از « ابن درید » است ؟!- گفت : آری این گفته از وی به نوشته من در در کتاب « جمهره » نگاشته آمده است .

گفت (ابوسعید حسن پور عبدالله) : « ابوالفتح نحوی » و « ابوالحسن دریدی » در این باب از من پرسیدند ، من از پاسخ گفتن تن‌زدم ، تا سخنی را که همگان برخلاف آن همگروه‌اند ، به « ابوبکر » (= ابن درید) منسوب‌نسام . « ابوحیان » در کتاب « محاضرات‌العلماء گوید » : در مجلس « ابوسعید سیرافی » که شیخ روزگار و برگزیده زمان و بی‌مانند و بی‌همتا بود ، حضور یافتم ، در حالی که به « حسین پور مردویه فارسی » روی کرده بود و ترجمه « المدخل‌الی کتاب سیبویه » از پرداخته‌های خویش را برای وی شرح میداد . آنگاه او را گفت بر آن فراویز و حواشی بنگار و همت خویش را بدان مصروف دار ؛ چرا که آن را جز برنج حواس در نمی‌یابی و بی‌گوشه‌گیری و دوری جستن از مردمان تصور نتوانی کرد .- گفت : خدای قاضی را تأییدکناد ، من خود پی این هستم ، ولی آشفته‌گی کار و نارسایی حال میان من و آنچه بدان می‌آهنجم جدایی افکنده است ! پس بدو گفت : آیا زنو و فرزندی داری ؟- گفت : نه .- گفت : و امی داری ؟-

گفت : درمی چند ... گفت : پس تو آسوده دل و نیکو حال و فراخ بالی . بدرس و مذاکره و پرسیدن و مناظره پرداز و خدای بزرگ را بر سبکی و کمی مال و عیال و نیکویی حال سپاس دار . و برای او انشاد کرد :

اذالم یکن للمرء مال ولم یکن له طرق یسعی بهن الولائد
و کان له خبز و ملح ففیهما له بلغة حتی تجیء العوائد
و هل هی الاجوعه ان سددتها فکل طعام بین جنک . واحد
اگر مرد را نه مالی باشد و نه راهی که دختران بسوی او بشتابند .

و برای او نان و نمکی باشد ، در همان ناک و نمک ، تا رسیدن منافع سرشار ، کفاف او هست .

آیا جز گرسنگی که باید آن را بر طرف سازی ، چیزی دیگر هست ؟ بنا بر این ، هر گونه خورشی در شکم تو یکسان است !

(ابو حیان) گفت : بدان هنگام که پیش «ابوسعید سیرافی» «کامل مبرد» میخواند ، «ابومحمد پور مردک» که از مردم «ساوه» بود و «بغداد» را زاد و بوم ساخته و بدان جای فرزندان آورده بود ، نزد «ابوسعید» آمد و او را در پیش ابوسعید نزدیکی و پایگاهی بود و بایسته وی را پیوسته نگاه میداشت . گفت : ای شیخ دختری دارم به حد زناشوئی رسیده و گروهی از بغدادیان و جزایشان خواستگارش میکنند . رای تو چیست ؟ او را بکه کابین کنم ؟ - گفت : آنکه از خدای بزرگ ترسگارت را باشد و بیم و ترسش از خدای و پرهیزش از گناه بیش از دیگران بود . چه آنکس که از خدای میترسد ، اگر او را دوست بدارد ، در بزرگداشت وی بر میافزاید ؛ و اگر مهرش بروی نجنبند ، از ستم و رزی باوی خودداری میورزد .

این سخن را نیکو شمردیم و آنرا یادداشت کردیم .

گفت : این گفته را به من میندید ، همانا این سخن فرمودهٔ حسن (ظ : حسن

بن علی (ع) یا حسن بصری) است .

گفت : (ابوسعید سیرافی) : ومانند این داستان این است که مردی پیش حسن ایستاد . گفت : مرا چیزی بیاموز که به خدای بزرگ و مردمانم نزدیک سازد . گفت : اما آنچه تورا بخدای بزرگ نزدیک سازد ، درخواستن از اوست ، و اما آنچه تورا بمردمان نزدیک کند خودداری درخواست از ایشان است .

و «ابوحیان» گفت : یکی از یاراننش ، در روز شنبه ، از مجلس وی دور ماند . و «ابوسعید» همواره درباره وی جانب پدرش را نگاه میداشت . چه وی مردی آبرومند و بزرگوار بود . چون روز یکشنبه فرا رسید ، او را گفت : سبب دور ماندن توجه بود؟ - بخوردن دارو اشارت کرد که بدین روی از مجلس دور مانده بود . آنگاه «ابوسعید» این اشعار بر ما بخواند :

لصید ان اردت بلا افتراء	لنعم اليوم يوم السبت حقاً
تبدی الله فی خلق السماء	و فی الاحد البناء فان فیة
یکون الاوب فیہ بالنماء	و فی الاثنین ان سافرت حقاً
فقی ساعاته درك الشفاء	و ان ترم الحجامه فالثلاثا
فنعم اليوم يوم الاربعاء	و ان شرب امرء يوماً دواء
ففیہ الله آذن بالقضاء	و فی يوم الخميس قضاء حاج
ولذات الرجال مع النساء	و يوم الجمعة الترویح فیہ

اگر بشکار رای کنی ، روز شنبه براستی روزی بسیار نیکوست .

و در روزیک شنبه ساختمان کردن نیک است ، چه در آن روز خدای بآفرینش

آسمان آغاز نهاد .

و اگر در روز دوشنبه مسافرت کنی ، البته بازگشت از آن سفر با سود

فراوان همراه است .

و اگر رای خون از تن باز گرفتن داری ، روز سه شنبه باز گیر که بهبود یافتن در ساعات این روز است .

واگر کسی بخواهد روزی دارویی بیاشامد ، بهترین روز روز چهارشنبه است .

و در روز پنجشنبه بر آوردن نیازمندی ها نیک است ، خداوند در آن روز بر آوردن حاجات را اعلام فرموده است .

و روز آدینه برای زناشویی و خوشگذرانی مردان با زنان شایسته است .

گفت (ابو حیان) و چون «ابن معروف» گواهی اورا پذیرفت یکی از ویژگیهای وی را بر این سرزنش کرد و گفت : ای شیخ تو پیشوای زمانه و چشم روزگار و مورد نظر مردمان و فرمانفرمایی : و چون بمجلسی آبی ماهی رامانی ، همانا نام تودر کشورها و شهرها نامی شده است و دانش تودر هر محفل و مجلس پراکنده و زبانها به برتری تو گویا شده است . پس چه تورا بر آن داشته که از «ابن معروف» پیروی فرمایی و بمجلس وی رفت و آمد کنی و پس از اینکه خوبیشو بودی پیرو شوی ؟ ! قدر خویش را پست ساختی و از بزرگداشت خود بسیار کاستی و خویشتن را بیایگاهی که شایسته تو نبود فرود آوردی ، و در پایان کار خویش نیندیشیدی ، و باتنی از یارانت رای نزدی .

(مانده دارد)